

کان ملاحت

بلهجه شیرازی قرن نهم از شاهداعی

پس از انتشار سه گفتار از کان ملاحت شاهداعی شیرازی بپرس دیدم که برای تکمیل این مقاله بنشر و توضیح بقیه اشعار کان ملاحت پردازم و اگرچه عالم در دسترس نبودن نسخه متعدد (علاوه بر آنچه در مقدمه سه گفتار ذکر شد) این اقدام خالی از نقص و اشکال نبود معذلک بحکم مالا یُدرک کُلْه لایتر ک کُلْه تا آنجا که نسخه های موجود اجازه میداد بحل مشکلات پرداختم و لااقل این فائده را خواهد داشت که قسمتی از دیوان شاه داعی برای خواننده نامفهوم باقی نماند.

روش کارمن در این مقاله نیز مانند سابق برای نستکه هر جا در متن تصحیحی لازم به نظر میرسید آنرا داخل پرانتز () جا دادم و اگر کلمه یا حرکتی از متن ساقط شده آنرا میان گیوه « گذاشت و همچنین خصوصیات من بوط به تغییر حروف و اصوات و قواعد دستوری و توضیح و تشریح لغات را (علاوه بر آنچه در ضمن سه گفتار آمده) در ذیل صفحات بمناسبت آوردم تا در دسترس خواننده باشد .

اساس کار من در این مقاله نسخه چاپی آقای دیر سیاقی است که بوسیله نسخ دیگر مقابله و تصحیح شده است .

گتاب گان هلاخت

۱- نَهْ هر جه جیازن^۱ اسم تو بُرده^۲ از اشیا می می کُیم^۳ کدو^۰ نام تو ابتدای^۴ خدا
تو وله^۵ که ذات تو یکتا هن^۶ ا قدیم قدیر
قیام دو و یکی هن یکی تو وله^۷ حقا^۸
صفات پاک تو اوّل دوم صفات آنا^۹
تو از ظهور صفة ات خه^{۱۰} پر توی میکنه^{۱۱}
شیون تو انه^{۱۲} اعی^{۱۳} ان کاینات ودی^{۱۴}
تب ارک الله ازی^{۱۵} کارخانه اداعی^{۱۶} بنی^{۱۷} روانه ازی^{۱۸} کارخانه حکم قضا

۲- بکشی^{۱۹} زوان^{۲۰} و نعت دلارای مصطفی تانه تختی^{۲۱} خه بیوزی^{۲۲} صدنور و صدقها^{۲۳}

۱- na (مخلف ana)=در . ۲- jie^{۲۴}z+en =جائز است .
۳- borda =بردن . ۴- mígoym =میگویم .
۵- ve =به . ۶- e =ای (ندا) - معنی شعر چنین است: در هر چه از اشیاء نام تو
بردن جایز باشد، من میگویم که ابتدای بنا ن تو ای خدا !
۷- hē =حسنی . ۸- hen =هست (برای اصرف این عالم ربطی رجوع شود به واشی
سه گفتار) . ۹- naxš =محرف «نقش» .
۱۰- mi^{۲۵}+novonē =می نمایانی - نشان میدهی (دوم شخص مفرد مضارع از فعل
(novonta = نمایاندن- تبدیل «م» مسبوق بالف به «و» و حذف «ی» متحرک در وسط کلمه در این
لهجه معمول است مانند «نواز» بجای «نماز» و «آت» عوض «آید» (رک: حواشی سه گفتار) .
۱۱- vojūb+en = وجوب است . ۱۲- de^{۲۶}t+z = دیگر نیز .
۱۳- anâ =«انا» بمعنی «من» - معنی شعر: وجوب و قدم است و دیگر حدوث و امكان
اول صفات پاک تو و دوم صفات من . ۱۴- xo = خود .
۱۵- o+miârê = و می آوری . ۱۶- dî = مخفف «دیگ» = دیده = ظاهر و
صورت (رک ذیل غزل دوم شماره ۳) . ۱۷- ci = چیز . ۱۸- ana = اندر (رک
شماره ۱) .

۱۹- ve+dî = بدیده - بادید و پیدید . ۲۰- oz+i = از این .
۲۱- benî = امر از فعل deda = دیدن = بهیں .
toxa+y = بگشای . ۲۲- bogšoy = زبان . ۲۳- zovon = سخن .
= سخن . ۲۴- bivzayê = بیافزائی (دوم شخص مفرد مضارع از فعل
avzûta = افروندن) . ۲۵- معنی شعر: بگشا زبان به نعت دلارای مصطفی تا در سخن خود صد نور و
صفا بیفزائی .

حق بو^۱ و عرش و کرسی ولوح و قلم نبو^۲ کردن^۳ آدیک^۴ نور محمد از ابتدا
سلطان انبیا و رسول ای^۵ که نه وجود جو^۶ ای نبوو نی^۷ و نه آرت^۸ دزن^۹ خدا
افناو^{۱۰} روشن^{۱۱} ای و نه جنب نور ای انوار کاملان و مثل هست جو سها
بخشایش هدایتشان از این^{۱۲} که هیست چرخ سخاو کان کرم دری^{۱۳} عطا
فرمان رسی^{۱۴} آدیش^{۱۵} ری^{۱۶} ای زه میان ملک کش^{۱۷} کرد سجده نه پس آدم نه از ریا
بر دش خلیل نور محمد آتی^{۱۸} آتش فی الحال بو آتش وز^{۱۹} آو و گل و گیا^{۲۰}
دست محمد شانه (نه) میان وی (دی) کلیم حق بنموش^{۲۱} معجز ازید بیضاو از عصا
داعی تو ز^{۲۲} اخواجه زبان کی^{۲۳} که الغیاث یا خاتم النبیو! یا هادی الوری^{۲۴}

-۱ =bū =بود . -۲ =kerd+š =کرد او (غالباً ضمیر «ش» در این قبیل موارد
فاعلی است همفعولی همچنانکه در کلمات: دیش = دید «در شعر ششم» و بر دش = بر دد «در شعر هفتم»
و بنموش = بنمود «در شعر هشتم» همین غزل) . -۳ =a+dig = هویدا = پدید (قلب «د» به «گ»
در کلماتی از قبیل «دید» و «داد» در اشعار شاهزادی دیده میشود چنانکه در سه گفتار گذشت و بنظر ما
این قلب برای افاده معنی مفعولی است بدین معنی که مقصود از «دیدک» دیده و هیجرا «صورت»
در مقابله «هیولا» است همچنانکه «داغ» نیز «معنی» داده و آفریده و مخلوق آمده؛) .

- ۴ =oy =او . -۵ =cu =چون . -۶ =nī =مخفف «نیست» .
- ۷ =âret =آورد . -۸ =dez+tan ، دیگر از آن، غیر آن - همچو بنظر میرسد
که: de = دیگر و goz = دیگر نیز و dez+tang = دیگر باره نیز و «علاوه بر آن» معنی میدهد!
- ۹ =oftâv =آفتاب . -۱۰ =rûšan+en =روشن است .
- ۱۱ =oy+en =اوی است . -۱۲ =daryo+ye =دریایی .
- ۱۳ =rasi =رسید . -۱۴ =o+dī+š =ودید .
- ۱۵ =roy =روی . -۱۶ =koš =که او .
- ۱۷ =a+toy =بنوی - بدرون . -۱۸ =vaz = معنی «بدل» و عوض میدهد و باحتمال قوی محرف «عوض» تازی است .
- ۱۹ - معنی شعر چنین است: خلیل نور محمد را در میان آتش برد و فی الحال عوض آتش
آب و گل و گیاه بود . -۲۰ =benmū+š =بنمود او .
- ۲۱ =zez = نیز (رک: حواشی سه گفتار) .
- ۲۲ =goy =بگو . -۲۳ - معنی شعر چنین است: داعی تو نیز بخواجه بزبان
بگویی که الغیاث ای خاتم نبوت و ای هادی خلق!

۳- بیار(بار^۱) از حدیث متفقین اول که لافتی^۲ محکم بکان^۳ حدیث و قرآن ز«هـ! اتی»^۴ از مصطفی نعوت آگوش^۵ اهل دل رسان شبین نه ساق عرش پس از نام حق دو نام غر خیر جی^{۱۱} بکوت^{۱۲} که انکه علی کیهـن^{۱۳} مم^{۱۴} هستن^{۱۵} از حدیث محمد و ای کوا آنشو کد خواجہ میشه^{۱۶} ام عراج کیش^{۱۷} نظر بعد از نوشته^{۱۸} کلمه^{۱۹} کش^{۱۹} «ومونه»^{۲۰} «ایدته» و که؟ «بعلی» زهمه عطا^{۲۰} هستن علی محبت خدا و رسول ای اش هر دو هن محب اموالی بني ولا^{۲۱} ای سربو که نه روز خیر نبیش کوت فردا مدها جمن^{۲۲} اعلی منصب لوا داعی هزار سال مناقب که او خست^{۲۳} هستن نهضمن ای که رسولش بکوت اما^{۲۴}

۱- b+âr = بیار . ۲- اشاره به لافتی الـ علی لاسیف الاذوالقار .

۳- bet+kân = بکن . ۴- اشاره با آیه اول از سوره الدهر .

۵- goš = گوش . ۶- hu+xân = بخوان .

۷- lâyer+en = لایق است . ۸- sabt+en = ثبت است . ۹- an+go = آن جا (رک حواشی سه گفتار) .

۱۰- معنی شعر چنین است : در ساق عرش پس از نام حق دو نام ثبت است ، در آنجا جای نام محمد و علی است . ۱۱- xîrej+i = خارجی . ۱۲- begovt = بگفت .

۱۳- ke+hen = که هست . ۱۴- mom = مرد .

۱۵- hest+en = هست . ۱۶- ke+š = کرد او .

۱۷- nevešta = نوشتن . ۱۸- to+š+dî = واورید .

۱۹- keš = کیش بمعنی مذهب و آئین . ۲۰- معنی این شعر به شعر قبل مربوط است و رویهم هر دو شعر چنین معنی میدهد : آتشب که خواجه (پیغمبر) بمعراج میشد نظر کرد دید در ساق عرش خدای یگانه بعد از نوشتن کلمه کیش (لا اله الا الله محمد رسول الله) نوشته است «ومونه ایدته» یعنی مومن بكلمة مذهب را تأیید کردم . بکه؟ «بعلی» از همه عطاها!

۲۱- معنی شعر چنین است : علی دوستدار خدا و رسول اوست و آن هر دو بموالی دوستند ، ولارا ببین !

۲۲- hâ+cemen = اول شخص مفرد مضارع از فعل ceta = بر گزیدن و دادن و عرضه کردن (رک حواشی سه گفتار) . ۲۳- xonet = بخواند .

۲۴- هزار سال که داعی مناقب بخواند در ضمن آنست که رسول(خدا) بما گفت ،

۴- بودن^۱ حواله از^۲ کرم و رحمت خدا
یک یک غه^۳ نامشان^۴ ابه^۵ انکه^۶ نکنچن^۷
یارب و حق عصمت و عرفان اهل بیت
کز رحمت و زمغفرت و لطف و از کرم
تمکین مکانتان که همه مرشدان بدند
صوفی و شان صاف دل صادق اندرون
از هرشقی^۸ که بو و طریقی که مم دند^۹
داعی رسی^{۱۰} اصبحت جمعی از اولیا
می کاند اکتفا ازه شان^{۱۱} همه و دعا
سادات ای ره ری پاکان وی ریا
تحفه رسان اروح مشایخ دلیل ما
پیران راه برده و مردان پارسا
باطن قلمند و انه ظاهر وجاه وجاه
یارب جزای خیرشون از تو حواله با^{۱۲}

三

۵- اعشقان اغه^{۱۱} پهنان^{۱۲} بیوت^{۱۳} حال شما کشش نبوت خبرانکه از کمال شما
خدابرا مهليتن^{۱۴} اما نه هجرن^{۱۵} خه غرض زعالم و آدم جهن^{۱۶} وصال شما
روانه از دم عشق شما هن آو حیات^{۱۷} حیات خضر هن از چشمء زلال شما
نهروز و نهشوم از دل ادر نمی شیتن^{۱۸} کیا^{۱۹} که عین شماهم^{۲۰} مُهه از خیال شما

۱ - **bûd+en** = بود (رک حواشی سه گفتار). **rasî** = رسید.

$\text{Ra} - \text{R}$ = مخفف ar بمعنى «اگر» .

- en+go = اینجا (رک: حواشی سہ گفتار) .

نکند = no+gonjet+en - ۷

=در باره شان =ana+šân -۷

۸- ſey محرف «شیخ». dadond -۹

۱۰- **bâ** هخف «باد» فعل دعائی - معنی شعر چنین است : از هر شیخی که بود و بضریقی که مرا دادند یارب جزای خیرشان از تو حواله باد !

١١ مخفف araya يمعن «أك».

۱۲ - **pahnân** = پنهان . ۱۳ - **bebovt** = سوم شخص مفرد مضارع از فعل
 ۱۴ - **bûta** = بودن = باشد . **mahelit+on** = مهليد، مگذاريده .

۱۰ - هجران = hejron . ۱۱ - جون هست . = co+hen

= دوم شخص جمع مضارع از فعل sota = شدن) = نمودن

-در اشعار شاهداعی صرف مضارع فعل «شدن» همانند «بودن» بدو صورت دیده میشود:

* اول شخص مفرد: Šovím (= šim + on) جمع: Šovom (= šom + en) دوم شخص مفرد:

جبوت^۱ اگر ادریتن^۲ حجیب از افتوخه بیسات^۳ داعی بیچ ماره نهظلال شما^۴

۶ - اگر رفیق مههیتن^۵ و مُدلیل شما مهی شمن^۶ خدوره نیست کشمه زیل^۷ شما
مُه می کیم که بورزیت حسن خلق و کرم که هست اشارت آجتان و سلیل شما
مغر و جان بُر نیت^۸ اسب دل نه عرصه عشق که دیر اکار اوتن^۹ شهرخ(شاھرخ) و پیل شما
ودوستی که بُت نفس بشکنیت و هوا که تا بکاند^{۱۰} آشمایی صفا خلیل شما
ایاره دست ادار^{۱۱} از کنار روز هنار^{۱۲} که لایقن انه^{۱۳} از عادت جمیل شما
از لف یار و احال و اخط و ابر و وجش^{۱۴} و گرد روش نهای دوره نی عدیل شما^{۱۵}

šovet-šove(=še+n)-šovit(=šít+on)-šové(=sé+n)*
جمع: šovon-t(=šon+on)
جمع:
۱۸ - koyâ - کجه بمعنی که در فارسی نیز «کجا» بجا ای «که» بکار میرفته: زکار آگهان آگهی یافتم . بدین آگهی تیز بشناختم سجا از پس پرده پوشیده روی سه پاکیزه داری توای نامجویی . فردوسی - ۱۹ hem = هستم . ۲۰ - معنی شعر چنین است: بروز و شبم از دل بدر نمیروید زیرا که من از خیال شما عین شما هستم .

۱ - ce+bovt = چه باشد : ۲ - o+darít+on (= دوم شخص جمع مضارع از فعل došta = داشتن) = بدارید . ۳ - bisát (= سوم شخص هفردمضارع از فعل bisúta = بیاسودن) = بیاساید . ۴ - bisayē (= دوم شخص مفرد: bisayen . جمع: bisayím . جمع: bisayon . جمع: bisayon . hiton (دوم شخص جمع مضارع ربطی از فعل hit) = هستید . سایه شما بیاساید .

۵ - mišom+en (= اول شخص مفرد مضارع از فعل «شدن») = میروم، میشوم . ۶ - keš+mo = کشیدن من . ۷ - شاید املا و تلفظ غلطی از «ذیل» باشد زیرا عموماً ey کلمات عربی در این لهجه به تبدیل شده چنانکه xeyr عربی در غزل ۲۲ xír شده . معنی شعر چنین است: اگر رفق من هستید و من دلیل شما، من خود میروم و هر اکشیدن ذیل(دامن) شما ممکن نیست . ۸ - boronít = برانید . ۹ - oveten = افند .

۱۰ - bekând = بکند . ۱۱ - odár (= امر از فعل došta = داشتن) = بدار . ۱۲ - zehnár = زینهار . ۱۳ - on+o = آنها . ۱۴ - ceš = چشم . ۱۵ - معنی شعر چنین است: قسم بزلف و حال و خط و ابر و و چشم بار (که) بگن درویش در این دوره کسی همтай شما نیست .

خوشن^۱ تواضع داعی بش تو و زلفت که سالهرا بمنا^۲ سایه ظلیل شما

۷ - اللہ اللہ جش^۳ اورد از سر زلف تو صبا که جن^۴ مش^۵ خدو با^۶ داد^۷ و دلم بودیوا^۸
اثر زلفتن^۹ ای خت نظر رو جو بوت جو تجلی نه که طور همه نور و صفا^{۱۰}
احبیب دل و جان پرده ادار از بش حسن درد عشق مشن^{۱۱} از حسن و جمال تو دوا
مد خ^{۱۲} هم پرده نه تی مه ری تش بی پرده یکشف اللہ عن العین حجاب الاعما^{۱۳}
خجلم کم طلب وصل تو کردست از تو کت اداعی که کهن از مه جدا^{۱۴}

۸- من کشی^{۱۵} جان^{۱۶} هش(شز) ۱۵ جام جمال تو شراب دی دل و وی خه بدمویله ۱۶ و سر مست و خراب^{۱۷}
روت بنمو و دزی^{۱۸} حلقة زلف ا بش آوه^{۱۹} از یقینم اکمان میکنم و از کشف آحباب^{۲۰}

xoš + en = خوش است . ۱ - bemonâ = بما ناد .

- ۲ ceš = چه^{۲۱} + ř ضمیر مفعولی) = چه ؟

- ۴ - jon = جان . ۵ - mo+ř = منش . ۶ - bâ = باد .

- ۷ - dâ = داد . ۸ - dîvâ مخفف « دیوانه » معنی شعر چنین است : اللہ اللہ : صبا

از سر زلف تو چه آورد که جان مر ا بباد دا و دلم دیوانه شد ؟

- ۹ - zolfet + en = زلف تو هست . ۱۰ - معنی شعر چنین است : اثر زلف تو

این است خود نظر رو چه باشد : چون تجلی در کوه طور همه نور و صفا !

- ۱۱ - mo+řon من شود (رک : ذیل غزل « شماره ۱۷۵ ») .

- ۱۲ - معنی شعر چنین است : من خود در هیان روی ماه بی پنده تو حجاجم ، خدا حجاب

کوری را از جشم بردارد ۱ - ۱۲ ke = کرد . ۱۳ - معنی شعر چنین است : خجلم که از

تو طلب وصل تو کردم که تو بداعی اشاره کردی « که که از من جداست » ؟

- ۱۴ - mi+keři = من کشید . ۱۵ - řoz = ضمیر فاعلی + « از » حرف اضافه .

- ۱۶ - vîlah = مبدل « واله ». ۱۷ - معنی شعر چنین است : جان من از جام

جمال تو شراب میکشید ، ببدل و بی خود و راه و سرمست و خراب بودم .

- ۱۸ - deži (مر کب از « دیگر » و « دوباره » + « یه » مخفف « این » اشاره)

= دگر این . ۱۹ - áve (مر کب از « a » = آن + « e » ربط) = آن هست .

- ۲۰ - معنی شعر چنین است : رویت بنمود (ظاهر شد) و دوباره این حلقة زلف دریش آن ،

از یقینم بگمان میمیرد و از کشف بحجاب .

از تجلی و زلالیم حیات آ نوکان^۱ که عجب تشنه و لوحشک و خرابم و بباب^۲
از پی کُنی^۳ تنَه^۴ طور طلبم رو بنوان^۵ لن ترا نیز^۶ خوش غرتو کیه^۷ داده جواب^۸
عظمت میاره (ماره) اکار و مفورومنی افتمن ای جه در کاهن و عزت جدجنابن جدجناب
بحر وی پاین^۹ حسن تو تجلی میکاند عشق میگوت که ای بحر و شه^{۱۰} که «حسن عاب»
نه فنا دل بشُه^{۱۱} مزدست^{۱۲} و اوام^{۱۳} نعدم از بقای خُه دل داعی مسکی دریاب^{۱۴}

۹ - رُزیش^{۱۵} بو خضر از چشم مدل آویحات ولی نصیب سکنند نبو^{۱۶} جل^{۱۷} از ظلمات
فتوح ره^{۱۸} و سیر سلوکن^{۱۹} ا درویش بر اتشان همه^{۲۰} ای تا ایش خُه کدمی وات^{۲۱}
یکیش بی اثری غرچه میخُست^{۲۲} کشاف یکیش کشف و راکان بدست ذات و صفات^{۲۳}
بله و سنت حق میرست^{۲۴} اسر^{۲۵} وجود زهستی خُه حریفی که وانهیت^{۲۶} اثرات

۱ - $\hat{a} + n\ddot{u} + k\ddot{a}n$ = بیا نوکن (برای تلفظ «نو» رک، غزل شماره ۱۱).

۲ - $vey + b\ddot{a}b$ = بر در (وی) = «بر» بمعنی (ب)، و در رسالت اناه جانی که مر بوطین بان
آذری است این کلمه بصورت آمد و اگر $bey + yab\ddot{a}b$ باشد «بخرا ب» معنی میدهد، و معنی
تمام شعر چنین است : بیا و از تجلی بزلالی حیاتم تازه کن که عجب تشنه و لب خشک و خراب
بر درم . (بخرا بهم). ۳ - koy = کوی . ۴ - $to + na$ = تودر .

۵ - $benv\ddot{a}n$ = امر از $novontai$ = نمایاندن - رک، ذیل غزل شماره ۱ = بنمایان.۶ - لن ترانی + «ز» بمعنی «نیز» . ۷ - $goy\hat{\theta}$ = گوئی .

۸ - معنی شعر چنین است : از بی کوی تودر طور طلبم و بنمایان «لن ترانی» نیز خوش است
اگر تو جواب گوئی . ۹ - $p\ddot{a}yon$ = پایان . ۱۰ - $\check{š}o$ = بشو = برو .

۱۱ - $be \check{š}o$ = بشد . ۱۲ - $moz + dast$ = از دست .۱۳ - $ov\ddot{a} + hem$ = آواره ام = $ov\ddot{a}$ = آوار و آواره، بروش «دیوا» = دیوانه .

۱۴ - معنی شعر چنین است : در فنا دل از دستم بشد و در عدم آواره ام، از بقای خود دل
داعی مسکین را دریاب . ۱۵ - $rozi + \check{s}$ = روزی اش .

۱۶ - jel = جز (رک، حواشی سه گفتار) .

۱۷ - $m\ddot{i} + v\ddot{a}t$ = می باید معنی تمام شعر چنین است: ای درویش فتوح و گشايش راه
بسیر و سلوك نیست، بر ات همه اوست تا خود او را که می باید (وبکه توجه دارد) .

۱۸ - $m\ddot{i} + xonet$ = میخواند . ۱۹ - معنی شعر چنین است: یکی را اگرچه
کشاف می خواند بی ایش است، (و) یکی را کشف ماورا است که آن ذات و صفات (خداووند) است .

۲۰ - $m\ddot{i} + raset$ = میرسد . ۲۱ - $v\ddot{a} + nah\ddot{it}$ = باز نهاد معنی شعر چنین

است: بله بست^{۲۷} حق بس^{۲۸} وجود میرسد حریفی که از هستی خود اثرات را رها کند .

جو فارغم مه زهستی نبردم از ره دیو چه جی بیرد^۱ دز از مه که نیستم حسنات^۲
هنو^۳ نفس و هوی خه نه ایمنم یارب و عزت خه که داعی مهل ولات و منات
جل از خدا که نویست^۴ برات آزادی مغر و رحمت و فضل خدا رسیم ابرات

ورم رو دی^۵ دلم از کار می شوت^۶ ۱۰ - بشو تم^۷ جان غرم دلدار می شوت
من^۸ مه و ای عجب اسرار می شوت^۹ ۱۱ - نهمیشا^{۱۰} بسونم وی ای نه و ای
غرض ای پرده از رخسار می شوت^{۱۱} ۱۲ - کیها من^{۱۱} پرده ای میرهم مه
که مم^{۱۲} کار از تخد ناچار می شوت^{۱۳} ۱۳ - تختی عشقش و صرفه می گیم مه
توکت دل همچو ای اذله می شوت^{۱۴} ۱۴ - بکان سرفاش جو^{۱۵} منصور ای ره^{۱۶}
که کچ می شوت ناهموار می شوت^{۱۷} ۱۵ - بنی^{۱۸} هستن مغر صوفی و سرخوش

۱ - بیرد = bobard (سوم شخص مفرد مضارع).

۲ - چون از هستی فارغم دیوم از راه نبرد، دز از من چه چیز بیرد که حسناً تم نیست؛

۳ - هنوز = hanū = نویسد.

۴ - برودم = bošovt+om (= سوم شخص مفرد مضارع فعل súta و همجنین است
ردیف آخر اشعار-(رک، ذیل غزل شماره ۵)). ۶ - var+om+rû+dí = واگر رو
بینم (یعنی اگر به بینم). ۷ - معنی شعر چنین است: جانم برود اگر دلدار برود و اگر
رویش بینم دلم از کار برود. ۸ - mî+šâ مخفف «میشان» = میشاید.

۹ - men = میان. ۱۰ - معنی شعر چنین است: نه با او میشاید بودنم و نه بی او.
میان من و او عجب اسراری است: ۱۱ - gêhâ+mon = جهان من (gêhâ مخفف «گیهان» = جهان از اوستائی: (gaéthâ).

۱۲ - معنی شعر چنین است: جهان من برد است، میرهم (از هستی خلاص میشوم) اگر
این برد از رخسارش بیکسو شود.

۱۳ - mom = مرا - مال من.

۱۴ - معنی شعر چنین است: سخن عشقش بصرفه هیگویم که ناجسار کار من از سخن
خواهد گذاشت.

۱۵ - cu = چون. ۱۶ - ê+rah = یکباره.

۱۷ - معنی شعر چنین است: چون منصور یکباره سر فاش کن تو را که دل همچو او بردار
میرود. ۱۸ - beni = بهین (رک حواسی، سه لفتار).

۱۹ - معنی شعر چنین است: بهین همگر صوفی هست و سرخوش است که کچ و ناهموار هیرود.

نیکت میگوت داعی تشنیکی (بکی)^۱ بد مغز و جی^۲ تو بد کردار هی شوت^۳

نه با غ بلبل ازای روش گل و بو کردست^۴
سری^۵ دلم و سی^۶ دوست رفت و رو کردست^۷
رقیب و امده ش پر خاش و گفت و گو کردست^۸
چرا جو فاخته عادت ته کو و کو کردست^۹
که پیر میکدش امر و^{۱۰} می آسو^{۱۱} کردست^{۱۲}
جو باز تم بزه^{۱۲} و دیده^{۱۳} بش کمه نبه^{۱۴} یار
خمار دیده چل سالم شه خه خوان داعی^{۱۵}

۱۲- دل جوسنگ خوت ز از نود زن چه رو کردست که آنه^{۱۶} عشق هم پهلوان تهدو کردست^{۱۷}

. -۱ = begoy بگوی . -۲ = ve+joy به جای .

. -۳ معنی شعر چنین است: داعی نیک تو میگفت تو بداو بگوی شاید بجای تو بند کردار شود.

. -۴ معنی شعر چنین است: جمال روی تو در هر جا جلوه ای تازه کرده و از این رو بلبل در با غ گل بوئیده است . -۵ = maz+zekr از ذکر .

. -۶ = vâ+hen باز هست . -۷ = seroy سرای .

. -۸ = voseye واسه، برای .

. -۹ معنی شعر چنین است: من در خلوتمن و مرا از ذکر جاروئی باز هست (که) سرای دلم را (بوسیله آن) برای دوست رفت و روب کرده ام .

. -۱۰ عوض هر کس که راهی آستانه دوست ندارد، رقیب باهن پر خاش و گفتگو کرده .

. -۱۱ = tam+baza tam+تم زده آفته که چون برده در چشم پیدا شود و مانع دیدن گردد . -۱۲ = ve+dida بدیدن .

. -۱۳ = mi+nebê نمی بینی . -۱۴ اگر پارنمی بینی چون باز تم زده آماده دیدن

باش چرا چون فاخته عادت به کو کو کرده ای (و از حضور یار غافلی؟)

. -۱۵ = em+rû امروز .

. -۱۶ = a+savû به سبو معنی شعر چنین است: داعی! خمار دیده چهل ساله بخوان شد (نشست) که پیر میکده اش امروز هی بسبو کرده .

. -۱۷ = ân+e آن هست .

. -۱۸ معنی شعر چنین است: دل چون سنگ ترا از نو چه رو داده که عشق پهلوان مهم ترا دو کرده (بمباز زه طلبیده است) ؟

مینزن^۱ مه و دلدار مه نکاند اغیار
 چگونه از مه بی^۲ زلف عنبری بیشه^۳
 رقیب تشانه‌رده^۴ مهاش خه بندگرفت
 عجب ندهجر تو داعی و تن بدھستا^۵ کردست^۶

که مم و جنگ و دشام یار خو کردست^۷
 کدهم نفس نفس از باجست و جو کردست^۸
 مهزم ننا^۹ محل و سه پرش^{۱۰} و هو^{۱۱} کردست^{۱۰}
 مغر^{۱۲} اوصل رسی کش برات انو^{۱۳} کردست^{۱۴}

۱۳ - وصف خدا قیدم هین وصف آماحدو^{۱۵} بیذر^{۱۶} زهستی خه که نی پاوجا حدوث^{۱۷}
 عهد ازل بقا و قدمشان نه میان (من) بدست هن تا ابد رفیق زوال و فنا حدوث^{۱۸}
 صورت قدم ظهور وجودن نه کاینات هرجا که صوت و امیوت^{۱۹} هن صداحدو^{۲۰}

۱ - میانزن = miyan+zan

۲ - معنی شعر چنین است : اغیار میان من و دلدار را بهم نتواند زد که من به جنگ و
 دشام یار خو کردام .

۳ - boy = بوی . ۴ - bišorē دوم شخص مفرد مضارع از šosta = شستن

و یاک کردن . ۵ - معنی شعر چنین است : چگونه از من بوی زلف عنین بین باک کنی ؟ که من
 نفس نفس (آنرا) از باد جستجو کرده‌ام . ۶ - dī = دید .

۷ - no+nā = نهاد .

۸ - ſa+poreš = پرسن اورا (ſa ضمیر مفعولی poreš مخفف «پرسن») .

۹ - vehū = مبدل و مخفف «بهانه» .

۱۰ - معنی شعر : رقیب را در راه دیدی و مرآ به بندگرفتی، بمن محل ننهادی و پرسن
 او را بهانه کردی . ۱۱ - bedaht+estâ = گداخته است (estâ از افعال معین = «استاد»
 که در پهلوی بصورت stât آمده و در بعضی نثرهای قدیم نیز بکار رفته .

۱۲ - maγar = مگر . ۱۳ - ānu = آنرا (در لهجه تهرانی ūno) .

۱۴ - داعی عجب در هجر یعنی گداخته است ! مگر بوصل رسید که بر اتش آنرا کرده است.

۱۵ - bobzar (امر از فعل bezaštā = گذشتن و گذاشتن) = بگذر .

۱۶ - معنی شعر : وصف خدا قدم و وصف ما حدوث است، از هستی خود بگذر که حدوث
 پاچا، یست . ۱۷ - معنی شعر : عهد ازل را بقا و قدم در میان بوده (و) تا ابد حدوث رفیق
 زوال و فناست .

۱۸ - vâ+mîvot+en = باز میافتد .

۱۹ - معنی شعر : صورت قدم ظهور وجود در کاینات است، هرجا صوت باز افتاد صدا
 حاچت میشود .

تا کی کیه کدت آنه کرد و انت نکرد خالی نبوتن^۱ از قدر و از قضا حدوث^۲
داعی وزه^۳ سری و دم ازمیشه میسیه^۴ مالی^۵ بلاکشه اغرت هن سرا حدوث^۶

۱۴- از تونه هر منز لیهن ای مهتاوان رواج و م دودیده هوند^۷ پاتا سر نسم^۸ از فخر تاج^۹
ری خمه تزمه ننگ پوشی پرده زت^{۱۰} هو که^{۱۱} وزلف هست مرتا ورخ وزلف تو ندل واج واج^{۱۲} .
از شراب عشق هستم^{۱۳} امدل^{۱۴} و جان هن خراب عقل^{۱۵} سلطان هن انکه^{۱۶} ور خرابش نی خراج^{۱۷}

۱- no+bovten = نیاشد.

۲- معنی شعر : تا کی گوئی که تو آنرا کردی واينرا نکردی ، حدوث از قضا و قدر
خالی نیست . ۳- ve+te= بسوی (ZB) مخفف «زی» == طرف و جاذب، پن از روغن گاو جامی
بزرگ فرستاد زی فیلسوف ستر گشت. فردوسی).

۴- misayê = میاسائی (رک، ذیل غزل^{۱۸}) .

۵- ممکن است هال بمعنی معارف آن یعنی ستور و چاروا باشد همچنانکه در کردی
معمول است و در این صورت «ی» در آخر آن علامت وحدت است و ممکن است هالی بمعنی بسیار و فراوان
گرفته شود چنانکه در فرهنگی آمده : هن که سه ماهی ماهی زتو دارد حاصل آفابش زدل سنگ
برآید هالی. سیف اسفنگ (فرهنگ رشیدی) .

۶- داعی! بسوی سرای قدم اگر بروی میاسائی! ستوری (یا بسیار) بلاکشی اگر سرایت
حدوث است .

۷- hû+ne = بنه .

۸- اول شخص مفرد مذارع از فعل nesom = نهادن و گذاشتن (بهلوی)
۹- معنی شعر: ای ماه تابان! از تو در هر منزلي رونق است، بدرو دیده ام
با بنه تا از فخر تاج بسر نهم .

۱۰- parda+z+at = پرده از تو - پرده ات .

۱۱- hû+kô = بکن .

۱۲- vâj = حیرت زده و گیج - در ترکیب هاج و واج این کلمه باقی مانده - معنی شعر
چنین است: و اگر روی خود از من ننگ همیوشی بزلفت پرده کن(که) از تاب رخ وزلف تو در دل
حیرت زده ام .

۱۳- o+m+del = ودل من .

۱۴- en+go = اینجا .

۱۵- var = پر .

۱۶- معنی شعر: از شراب عشق هستم و دن و جان من خراب است. اگر در اینجا عقل سلطان
است بر خرابش باج و خراج نیست .

واهمند و از همندن دور یار مُه و رقیب که یکی عذب فراتن و یکی ملح اجاج^۱
م نشاداعی که هاجم آجان و نمدت آره رقیب و «مدت» چونشم که نی «فارغ هم از رهدار و باج^۲

۱۵ - ویجبن^۳ کی^۴ دوبوت ور مُه مباح^۵
ورد جان هن نه هرم^۶ م و صباح^۷
هست من وصل ای امی^۸ د صلاح^۹
نظرش تیزن و خُه هن سی^{۱۰} اخ^{۱۱}
آبدشت^{۱۲} از مه ق^{۱۳} ابض ارواح^{۱۴}
ریش (دیش^{۱۵}) داعی رقیب و جو بیدشت^{۱۶}

۱۶ - از ادب غر نمی شم آبن کاخ^{۱۷}
مدنه کریاس یار هم گسته^{۱۸}
وامه و اتش^{۱۹} رقیب ه^{۲۰} م کولی^{۲۱} آخ ازی درد و صد هزاران آخ^{۲۲}

۱ - معنی شعر: یار من و رقیب با همند و از هم دورند که یکی فرات شیرین و گوارا و
دیگری شور و تلخ است. ۲ - عرضه کنم بدhem = hâ+cem = عرضه کنم بدhem (رک ذیل غزل شماره ۳).
۳ - nomdet = تمیدهده.

۴ - معنی شعر: مرا نشاید داعی! که جان بدhem در حال یکه رقیب راه نمیدهد و اگر میدهد
چگونه بروم که از رهدار و باج در امان نیستم.
۵ - vîjeb+en = واجب است.

۶ - که این = k+i = که این.
۷ - معنی شعر: نظر و گفته یار روح راح است، واجب است.
که این هر دو بر من مباح باشد.

۸ - معنی شعر: طلب زلف و دری او مرا بدعا در هر مسا و صباح ورد جان است.
۹ - اگر حال من از هجرش خراب است از وصل او مرا امید صلاح است.
۱۰ - تا من چشم باز میگذارم او رفته است، نظرش تیز و خود سیاح است.

۱۱ - دید. ۱۲ - ماضی مطلق از فعل bezašta = گذشت (رک ذیل غزل شماره ۱۳).
۱۳ - â+bezašt = بگذشت.

۱۴ - داعی! رقیب را دیدم (و) چون بگذشت از من قابض ارواح گذشت.
۱۵ - معنی شعر: اگر از ادب به صدر کاخ نمی‌روم، من در کنیاس یار گستاخم.

۱۶ - باشد. ۱۷ - ham+gaval+i = ham+gaval+i = هم‌جوالی (gaval معنی «حوال» - پله‌لوی gôbâl) و یا هم کوئی = هم‌دوشی.

۱۸ - رقیب بامن هم‌جوالی (هم‌دوشی و همسری) میباشد، آخ از این درد و صد هزاران آخ!

ده که^۱ دز^۲ وصل یار شست مه شاخ^۳
صحرای دل بدبست پهن و فراغ^۴
عمرها غر نویستن^۵ نه اخ
قیلقیم^۶ پر که^۷ چنگ مردن^۸ هجر
نه^۹ تنگ^{۱۰} زدست غم که^{۱۱} و مه
عشق داعیش قصه نیات (نات)^{۱۲} اسر

که نیستش و جل از یک حقیقت انکه موجود^{۱۳}
نشات^{۱۴} نه بشلات و منات کرده^{۱۵} سجود^{۱۶}
شهدل^{۱۷} گرفت و نمی بیت^{۱۸} پرز نار و قود^{۱۹}
فروامه^{۲۰} نه دل مه و طالع مسعود^{۲۱}

۱۷- اصوفیان به بنیتن^{۲۲} و دیده های شهود
دنی^{۲۳} ادل مک ریتن^{۲۴} هوامور زیتن
عجب نه دور خن از حب جاهز یهد^{۲۵} شهر
کلامه عقل افلک بست شا که سلطان عشق

۱- قرقی^{۲۶} = قرقی

۲- کن = ko . ۳- مرغ بان = morwan = مرغ van + مخفف «وان» .

۴- بدنه که = det + ke .

۵- صعوه = daz .

۶- معنی شعر چنین است: قرقی مرا بیر بکن و به چنگ مر غبان هجر ده که صعوه (در) وصل یار
باش اخ من نشت .

۷- نادر = no + na .

۸- معنی: نه از دست غم (در) تنگم که بمن صحرای دل پهن و فراغ بوده است .

۹- نایید = nāt . ۱۰- نویسد = neviset + en . ۱۱- جمع امر از = dīta = دیدن (به بینید) .
بس نایید اگر ناسخ سالها بنویسد .

۱۲- معنی شعر: ای صوفیان! بدیده های شهود به بینید که اینجا بجز یک حقیقت وجودی نیست.

۱۳- دنیا = donī . ۱۴- مگریت = mageriton . ۱۵- نشاید = nošāt .

۱۶- کردن = karda . ۱۷- دنیا بدل مگریت، هوا مورزید (که) نشاید در
بیش لات و منات سجود کردن .

۱۸- زاهد = zīhed . ۱۹- نمی بیند = no + mi + bit .

۲۰- از حب جاه زاعد شهر عجب در دور خ است، او را دل گرفت و نمی بیند «که» بیر از
آتش سوزنده است .

۲۱- آمد = ama . ۲۲- عقل کلام را بفلک بست که سلطان عشق بطاطع مسعود
در دل من فرود آمد .

اید^۰ که عیفیت^۱ تشن نهواتن^۲ اداعی نمیرست بکه^۳ هر گز حسود و محسود^۴

- ۱۸- لو^۵ حیات فزا^۶ «ش» ازمه‌در^۷ بری میکاند
مهدیده سشت و مه جومرد مکد(مک) نمی‌بنمش
نمیرست اهم^۸ کار و بار وصل از بخت
قضا نبودش همزلف یار ا بر نگرفت
دل مه رش^۹ اتش اهر جه بوجلن^{۱۰} غم عشق
صبا بیر آش از رُی چو مهرا ای شوزلف
- ۱- آنرا =oy+a
۲- عافیت =ifiyat
۳- نباید =no+vat+en
۴- بگو =bogo
۵- معنی: ای داعی! آنرا که عافیت تو نباید، بگو که هر گز
حسود به مقصود نمیرسد.
۶- لب =low
۷- توش =dož = طاقت و تاب.
۸- شاید مبدل «کلاشکن» باشد که نوعی حلواست کودکانرا : طفل بزنج
بین که چه خوش در کنار خوان لو^{۱۱} کلاشکن بکنارش نهاده‌اند. بسحق اطعمه
۹- شکر شاری =šekar šari = شکر ریزی.
۱۰- معنی شعر: لب حیات فزا ایش ازمن تاب و توش میبرد، حلوا ای مرا نمیدهد (و) شکر
ریزی میکند؟
۱۱- معنی شعر: بدیده من نشت و من چون مردمک نمی‌بینمش، بشکل حور آمد و
شیوه بری میکند.
۱۲- بهم مرا =a+ham+om
۱۳- کوتاهی =sarsari

- ۱۴- دگرباره قماش بختم کوتاهی میکند(و) کار بار وصل من از بخت بهم نمیرسد(فر اهم نمی‌شود).
۱۵- مقدر نبود و من زلف پار را بپرسنگر فتم ، موحدم نمی‌گوینم چرخ که جزوی میکند.
۱۶- زد =za+š
۱۷- جن از =je1+oz
۱۸- معنی: دل من به رجه جز ازغم عشق بود آتش زد، ای خواجه! صوفی دل نیز قلندری
میکند.
۱۹- به خودش =ve+xo+š
۲۰- گر =gar
۲۱- فراوان و بسیار (هر که سرما یئماهی زتو دارد حاصل آفتباش زدل سنگ
برآید عالی. سیف اسفنگ).
۲۲- معنی: صبا! از روی چون مهرا او شب زلف را بیکسو بپرس، بخودش اگر واگذاری
فراوان سیه کاری میکند!

براندش بش^۱ خهیار داعی وش واخواند اگر وسندوت دز شه بش^۲ خری میکاند^۳

- از یم بست دل آرحمت خدا و امید^۴
کدزینه^۵ هیم^۶ اندای عالمه کیا^۷ و امید^۸
نخورد عمر بش خورد وی بقا و امید^۹
تو کت نهوصل شری^{۱۰} که^{۱۱} دل اما و امید^{۱۲}
قدم شه‌جش^{۱۳} نه که شتست سالها و امید^{۱۴}

-۱ - šoz+peš = از پیش .

-۲ معنی: یار داعیرا از پیش خود براند و باز خواند. اگر دگر بار بس پیشش ندود خری میکند .

-۳ - یعنی: جفا سزای بیم است (و) وفا سزای امید. از این من بر حمایت خدا بامید دل بستم .

-۴ - bemî+merîm = می‌بمیرم .

-۵ - bém+ê = بیمی .

-۶ - miyât+en = می‌آید .

-۷ - zîna = زنده .

-۸ - him = هستم .

-۹ - kiya = مخفف «کیان» = طبیعت . عنصر (همچنین هستی عالم را بهین چون لباسی

دان بر او چار این کیا. مولوی (جهانگیری) .

-۱۰ - مخفف «زینده» = زنده .

-۱۱ - مخفف «کیان» = طبیعت . عنصر (همچنین هستی عالم را بهین چون لباسی

دان بر او چار این کیا. مولوی (جهانگیری) .

-۱۲ - معنی: می‌بمیرم اگر بیم پدید آید که در این عالم طبیعت و عنصر بامید زنده ایم.

-۱۳ - mi-bezaret = می‌گذرد (رک ذیل غزل ۱۳) .

-۱۴ - معنی: اگر چه دنیا بی‌بقاست و می‌گذرد بدون بقای بامید سزاوار عمر نشاید خورد.

-۱۵ - mon = «مان» ضمیر مفعول = مارا - هرا .

-۱۶ - taxl+ta = تلخی .

-۱۷ - vâ+raxonê = بازرهانی . (تبديل «خ» به «خ» در اشعار داعی بی‌سابقه نیست

چنانکه در غزل ص ۱۰ چاپ دیگر سیاقی جخیمان بحای جهیمان آمده؛ هزاربار نهای ره نشانم

داکه چهن مهچکنمن که تو واهر دو دیده می‌جخمه چه. این راه را هنار بار نشان دادم که چیست ا

من چکننم که تو باهر دو دیده بجهه می‌جخه ا .

-۱۸ - řeri = مخفف «شیرین» .

-۱۹ - ke = کرد .

-۲۰ - معنی: نه عاقبت ما را از این تلخی هجر وارهانی تو که (کام) دل مارا بامید وصل

شیرین کردم .

-۲۱ - dâ.i+hê = داعی هستی .

-۲۲ - em+rû = امروز .

-۲۳ - řa+ceš = چشم .

-۲۴ - معنی: جان من! اگر چه در دل داعی هستی امروز قدم بچشم نه که سالیا بامید

نشسته است!

کان ملاحت بلهجه شیرازی

که نیستم دل غمدهیده از تو ایدره^۱ دور^۲
 خیال نیست که هستای کیا کمال ظهور^۳
 مه مست زی تو وشیخ زمانه مستغور^۴
 نمی بنم^۵ مسکیت^۶ ای^۷ نفس و حضور^۸
 جرام دغدغه بوتن که نیست حوز و قصور^۹
 که می تو^{۱۰} ره^{۱۱} تو هزار شعله نور^{۱۲}
 منس^{۱۳} تو داعی آری^{۱۴} ای بیش حلیم و صبور^{۱۵}

۲۰ - سون^{۱۶} و افتون^{۱۷} توانی مهمنظر
 مه از خیال کیاشا^{۱۸} که می بینم همه جات
 تفاوت از لیهن نه جام و مشرب خلق
 همی که آمده^{۱۹} هزار مرقیب اروی همی بوت^{۲۰}
 جو می بنم نه دل صاف آنسیه همی جش^{۲۱}
 دل مدهن سری امر و وصد هزار بزار^{۲۲}
 مرقیب اغراچه که سک نفس بوت وی زهnar^{۲۳}

۲۱ هرای دمم اکش دل ندی^۱ رست از یار

۱ - **sovan**=قسم (این کلمه ترکی است). ۲ - **ê+zara**=یکندره .
 ۳ - معنی: ایمه منظور! قسم آفتاب روی تو که دل غمدهیده من از تو یکندره دور نیست.
 ۴ - **şâ**=شاد . ۵ - معنی: من از خیال هستی شادم که ترا همه جا می بینم، خیال
 نیست که این هستی کمال ظهور (تو) است .
 ۶ - معنی: تفاوت از لی (علت اختلاف) است نه جام و مشرب خلق. من مست توأم و شیخ
 مست غور . ۷ - **amda** مخفف آمده .
 ۸ - **a+roy**=بروی . ۹ - **mî bovt**=می باشد .
 ۱۰ - **meski+t**=مسکینت . ۱۱ - **ê**=یک .
 ۱۲ - معنی: همین که هزار مرقیب بروی من آمده ، من همسکین یکنفس ترا بحضور (قلب)
 نمی بینم . ۱۳ - **siyah**=سیاه + **ceş**=فام + **foy**=چشم .
 ۱۴ - چون در دل صاف آن چشم سیه فام را می بینم چرام دغدغه باشد که حور و قصور
 نیست ؟ ۱۵ - **bazâr**=بازار و در اینجا کنایه از سودا .
 ۱۶ - **mî+tovet**=می تابد .
 ۱۷ - معنی: دل هر امروز سری هست و صدهزار سودا که در بروی تو هزار شعله نور هیتا بد .
 ۱۸ - **zehnâr**=مبدل زهnar- بی زهnar = بی امان .
 ۱۹ - **ma+nes**=منه (رک ذیل غزل شماره ۱۴) .
 ۲۰ - معنی: ایداعی! اگرچه مرقیب سک نفس و بی زهnar است بروی او منه (یعنی: بروی
 او میار) و حلیم و صبور باش .
 ۲۱ - **nedî**=ندی . ۲۲ - **ohîta+en**=سوم شخص مفرد ماضی از فعل **ohîta**
 =آهیختن =کشیدن . ۲۳ - معنی: هر دم بگوش دل از یارندای میرسد که هر که یار من است
 دست از اغیار کشید .

بدل نکاند و دینار اهل دل دیدار^۱
سرش زه^۲ شعله نور حقایق و اسرار^۳
هزار ببل و گلزار هن از آن گلزار^۴
کجاهه داعی دستی تو زن و عشق الار^۵

جشنی طلب از (ار) تک دروشت^۶ و امی بوت
جمال یار نه عینه^۷ دل مه کش جلوه
که سکس^۸ ری خمشه گلزار کائنا کند
سماع عیوفن^۹ و رخس^{۱۰} عاشقان هن در

-۲۲- کیم^{۱۱} بشات کیم^{۱۲} ادر تودیرادیر^{۱۳} جفی^{۱۴} رقیب نکاند ازو فی^{۱۵} حبیم سیر^{۱۶}
رقیب آبشه^{۱۷} سالیهن ومه شسته م وانتظار که ایرو^{۱۸} بگوت یار که پیر^{۱۹}

-۱- rû+š+to = روی تو او را .

-۲- معنی: جشم دنیا طلب اگر تنگ است روی تو بر او گشاده است، اهل دل دیدار را
بدینار بدل نکند . -۳- oyna = آینه (دک مقدمه سه گفتار) .
-۴- sar+eš+za = سرزدش .

-۵- معنی: جمال یار در آینه دل من جلوه کرد (و) شعله نور حقایق و اسرار از آن سر زد .
-۶- kešeks = هر کب از : ke+š+kas

-۷- معنی: کسی که روی خود را گلزار کائنا کند، هزار ببل و گل از آن گلزار زارت .
-۸- refon = عارفان . -۹- raxs = رقص .

-۱۰- ۰۱+âr = برآر (در پهلوی: ۰۱ = پیشوندی است بمعنی «بر») معنی شعر چنین
است: دیگر باره سماع عارفان و رقص عاشقان است، داعی کجا هستی تو نیز دستی بعشق برآور !
-۱۱- key+tom = کی مر؟
-۱۲- ket+yom = مخفف «که آیم» .
-۱۳- dîradîr = دورادر .
-۱۴- jefoy = جفای .
-۱۵- vefoy = وفای .

-۱۶- معنی: کی هرا بشاید که دورا دور تو آیم ؟ جفای رقیب هرا از وفای حبیب
سیر نمیکند . -۱۷- â+bešo = بشد، برفت .
-۱۸- û+rû = یکروز .

-۱۹- pîr امر از pîreta = پاریدن و پریدن (پر بر وانه بی درک تفتش مع بود چون
که پر یافت نخواهد پر و پر پاریدن، مولوی) . معنی شعر چنین است: سالی است که رقیب رفته و من
نشسته ام با منتظر که یکروز یار بگوید بیرون (یعنی بمیر و بحاذب ما بر واژکن) .

اگر جه بیم سرن نچخمن^۱ کده نه کی^۲ عشق
مه سالخورده عشق و ملامت از خلق
تو خُلُق خه اگر او^۳ آر و مسکن داعی
که خاص و عام و تو انکنه^۴ بیتن^۵ خیر^۶

۲۳ - همه صفات این عین عالم و آثار
بنیشه^۷ غر و حقیقت یک آون و نه مجاز
اگر و مشرب اثباتیان هه^۸ ادنه^۹ بدان
خلل مدان انه وحدت و کثرت اطواز^{۱۰}
واسم بحر و حباب و رسم موج و بخار^{۱۱}
و غرنه نقی که^{۱۲} یعنی که چهنم^{۱۳} اغیار^{۱۴}

-۱ no+caxomen = اول شخص مضارع منفی از فعل = چخیدن = دم زدن و
ستیزه کردن (الهی راست گویم فتنه از تست ولی از ترس نتوانم چخیدن. ناصر خسر).
-۲ koy = کوی . ۳ - معنی؛ اگر چه بیم سر است دم فزنم که (مرا) در راه عشق
جسمی خیره و دلی دلیر میماید .
-۴ = روز گذشته = دی (لر) : dîk

-۵ parîz = پریوز : پریوز قبله احرار زاولستان بود چنانکه کعبه است امن و ز اهل
ایمان را. ناصر خسر و) معنی شعر: هن سالخورده عشق و ملامت از خلق، ملامت هن امن و ز و دیر و ز
و پریوزی نیست .

-۶ = a+gerâv = بگرو (پهلوی: grav = رهن) .
-۷ = en+go+na = دراینجا، دراینجهان .
-۸ = bêbit+en = به بینند ،
-۹ xîr = خیر و نیکی (رک: ذیل غزل) . معنی شعر چنین است: ایداعی! تو خلق خود
بگرو هسکنست بیاور تا خاص و عام بسبب تو دراینجهان خیر به بینند !
-۱۰ معنی؛ همه صفات او عین عالم و آثار است (و) بکثرت اطوار در وحدت خلل تصور
مکن . -۱۱ = benê+ša = به بینی اش .

-۱۲ - اگر بحقیقت به بینیش یک آب باشد که در مجاز باشم بحر و حباب است و رسم موج
بخار . -۱۳ = hê = هستی .

-۱۴ = edno = این دنیا (رک ذیل شماره ۳) .

-۱۵ = kô = کن -۱۶ = nom = نام .

-۱۷ - معنی؛ اگر بشرب اثباتیان هستی این دنیا را بشناس (یعنی بدان که دراینجهان یک
حقیقت است و این کثرت مجازی است) و گرنه نقی (جهان) کن یعنی که چه (جای) نام اغیار است؟

که سایه نیست جل از نام نیستی انوار^۱
رفیق هردو نظر بش جش حقیقت ادار^۲
وعشق اگر بشه^۳ ره وارهه زدار و مدار^۴
که مم و زورشا بود رنگ انه گفتار^۵
ولی عبارت مش^۶ نیست (هست) کثرت تکرار^۷
که هر جمهنه نظر دز بکاند جلوه هزار^۸
اهم^۹ نه جش و دل او کان^{۱۰} طماشی^{۱۱} اسرار^{۱۲}
دل تو هن انه معنی و سان حجله بار (یار)^{۱۳}
که عاشته^{۱۴} بر اتی دل^{۱۵} که بار (یار) میدت
جبوت^{۱۶} از پی^{۱۷} حجله که پات ادر^{۱۸} ندینی^{۱۹} ۲۰ که بار (یار)^{۲۱}
یار (بار)^{۲۲}

وجود افت وحدت بکی^۱ و سایه مکی
مه بش نده^۲ دو طریق از حقایق توحید
که یک حقیقت و اعتبار عقل دوهن
اعشق یک جهت و یک نظر کجا هه و روز (وزور)
مه یک کیم و یکی دان هم و یکی بینم
پوشنم^۳ ا عروس تنه هزار جمه^۴
عرس بیت دلن جیغهای^۵ مناسب جش
چشت نه عالم صورت و سان ده لیز ن
جبوت^۶ از پی^۷ حجله که پات ادر^۸ ندینی^۹ ۱۰ حجله که پات ادر^{۱۱} نهاده .

۱ - begî = بگیر - همچنین î = magî = مگیر .

۲ - وجود آفتاب وحدت را بگیر و سایه را مگیر که سایه جز نام نیستی انوار (چیزی) نیست ، ۳ - nada = نهاده .

۴ - معنی؛ پیش من دو طریق از حقایق توحید نهاده، چشم حقیقت بدار و رفیق هردو نظر باش . ۵ - bešê = بشوی، بروی .

۶ - vâ+rahê = باز رهی .

۷ - دار و مدار = دار و ندار = هستی - معنی شعر چنین است : که یک حقیقت است و (به) اعتبار عقل دو، اگر باعشق طی طریق کنی از تعینات باز رهی .

۸ - بزور در عشق یک جهت و یک نظر نمیتوان شد چنانکه هر آن بزور در گفتار رنگ نشاید بود . ۹ - mo+s = منش .

۱۰ - من یک گوی و یکی دان و یکی بینم ولی عبارت هر اکثرت تکرار هست .

۱۱ - joma = جامه . ۱۲ - عروس سخن هزار جامه بپوشانم که هر جامه بنظر هزار جلوه کند .

۱۳ - jerγra = مخفف «جرقه» = بارقه . ۱۴ - o+mom = آن هوا .

۱۵ - tamâšoye = او کننده . ۱۶ - tamâšai = تماشای .

۱۷ - عروس حجره دل را بارقه ای مناسب چشم است، آن (بارقه) در چشم و بدل او تماشا کننده اسرار است . ۱۸ - چشم در عالم صورت مانند ده لیز و دل در معنی مانند حجله یار است.

۱۹ - ce+bû+ton = چه بود ترا ؟ ۲۰ - poye = پای .

۲۱ - a+dar = بدردن . ۲۲ - no+dinê = دوم شخص مفرد مضارع* .

کان ملاحت بلهجه شیرازی

که مستم و م ذره غم نیست ز هجر و خمار^۱
 می لقا خم الحق سو و سو و ز خم آر^۲
 جمال چهره توحید می بنم بیدار^۳
 پرم رهی^۴ نه تری کی بکه^۵ سکندر وار^۶
 که گنج از عقب مارن و گل از پی خار^۷
 که بیت^۸ صوزه^۹ و آوروان و باغ و بهار^{۱۰}
 ولی نه سعی و عمل و امکنی^{۱۱} قدم از کار^{۱۲}

تو چرخ او زه^{۱۳} و دست وصال او وسان^{۱۴}
 بکی^{۱۵} که ساقی باقی و بانگ مطرب عشق
 بدم نه خاو خیال ای مهم^{۱۶} درن که عیان
 مه خضرم ایکنه^{۱۷} کم یافت روشن آوحیات
 نمی نلم^{۱۸} زسلو کی که بو وصول شدم^{۱۹}
 اغرا نبوت زمستان قلب و بفر^{۲۰} و بران^{۲۱}
 تو دل افضل خدا بان^{۲۲} و رحمت و توفیق

* منفی از فعل = dînestن «معنی تو انسن» = ندانی، نتوانی .

-۲۳ - ašer + a = عاشقرا . -۲۴ - berâtt+i+dæl = برات دل است .
 -۲۵ - ترا چه بود که ازدم حجله با بدرون نتوانی (نها) که عاشق را بدل برات است «که
 یار بار میدهد؟» .

-۱ - za + q = بزن . -۲ - ōwšân = بفشن .

-۳ - ve + om = vom = ومرا .

-۴ - معنی: تو رقص کن و دست وصال او برافشان که مستم و دیگر مرآ از هجر و خمار غم
 نیست . -۵ - begoy = بگو .

-۶ - معنی: بساقی باقی بگو کد بیانگ مطرب عشق می لقا حق سبو سبو از خم بیاور !
 -۷ - i + mo + hem = این من هستم .

-۸ - معنی: در خواب و خیال بودم، این منم که دیگر بازه در بیداری جمال چهره توحید
 را عیان می بینم ؟

-۹ - i + go + na = دراینچا . -۱۰ - por + om = بسیار .

-۱۱ - rahî = راهی، روانه . -۱۲ - beke = بکرد .

-۱۳ - معنی: حضر من دراینچا آب روشن حیات کم یافت (و) سکندر وار مرآ بسیار در
 تاریکی روانه کرد . -۱۴ - no + mî + nalom = نه مینالم .
 -۱۵ - ša + dom = پایانش .

-۱۶ - از سلو کی که پایانش وصول باشد، نمی نالم که گنج از عقب مار و گل از پی خاراست.
 -۱۷ - bafr = برف . -۱۸ - baron = باران .

-۱۹ - bít = بیند . -۲۰ - sowza = سیزه (رک مقدمه سه گفتار) ..

-۲۱ - معنی: اگر انقلاب زمستان و برف و باران نباشد سیزه و آب روان و باغ و بهار که
 بیند ؛ -۲۲ - bân = به بیند . -۲۳ - vâ + magî = واعکس .

-۲۴ - تو دل بفضل خدا و رحمت و توفیق بند ولی درسعي و عمل قدم از کار و امکنی .

که عاقبت وجی^۱ میرس^۲ کجا هه^۳ بنی^۴
خداش و عده ددستن^۵ ادنهن^۶ ناچار^۷
قبول کان تختی داعی و بشه ره عشق^۸
چه عشق ، عشق خدای مهیمن غفار^۹

۱۰ - نی که نی لمعه ری تم نه برابر هر گز^{۱۰}
عینه دل ذنم نیست مکدر هر گز^{۱۱}
کش بیوتن نفسی وی تو میسر هر گز^{۱۲}
کش نشندست^{۱۳} تی حرم وصل کیا^{۱۴} شات^{۱۵} مدهم
مم کری^{۱۶} نیستن اطالع و اختر هر گز^{۱۷}
اختیار تو چه جیهن که در آنهن داعی

-۱ - بحائی = ve+joy+ê
-۲ - میرسی = mî+rasê

-۳ - کجا هست = kojâ+he
-۴ - بینی = benê

-۵ - داده است = dадest+en

-۶ - آن دنیا هست = adno+o+adno+hen
-۷ - آن دنیا «آن دنیا» و آخرت معنی میدهد، همچنانکه edno = این دنیا - (رکحواشی سه گفتار) .

-۸ - که عاقبت بمقامی میرسی که جائیرا که خدا و عده داده و ناچار آن جهانست می بینی .

-۹ - سخن داعی قبول کن و راه عشق برو، کدام عشق؛ عشق خدای مهیمن غفار .
برابر نیاشد .

-۱۰ - تا تو از نور خود میان جان مرا روشن کرده ای دیگر مرا هر گز آینه دل مکدر نیست .

-۱۱ - دو عالم بتو زنده است و تو جان همه هستی، کهرا نفسی هر کز بیتو میسر باشد؛

-۱۲ - ترخان = پیش خدمت مخصوص - این کلمه ترکی مغولی است .

-۱۳ - کهها = چه کسان = kî+â

-۱۴ - شاید = لايق است = šâd

-۱۵ - نشانده است = nešondest

-۱۶ - معنی، که هیشايد که ترخان حرم وصل تو (باشد) ؛ من هستم که خیال تو همیشه مرا بر در نشانده !

-۱۷ - کاری = kar+ê

-۱۸ - معنی، آنچه اختیار تست داعی بر آنست، هر گز کاری بطالع و اختر نیست .

مغر و شوق تولی و عشق و دو دو نیاز^۱
که همچو شمع ثبات قدم نه سوز و گداز^۲
کهن که نیست شنه حال خمه^۳ نشیو و فراز^۴
زوان مناسب بلبل سخن موافق باز^۵
وقرمه سرت^۶ والقیمت^۷ اهل شرار^۸

۲۵ - علم و فضل راه برش نشوت زهدونواز
تو روشنائی خلق و خه میجویه از حق
غدیار شز جش اکندم^۹ مه بال می به ذره
بدت^{۱۰} خبر زدل عاشقان نه هر حاجی^{۱۱}
میر مدهند ارفیقه^{۱۲} وسی دنی داعی^{۱۳}

غدر نده پیرو ره کوچه مفان واپرس^{۱۴}
بجی دلیل رهش نیک ارش شان واپرس^{۱۵}

۲۶ - غذیه ده من ۱۷ ازا حوال زیهدان واپرس
اطالبه^{۱۶} که میشه اند^{۱۷} نه سر گردان

- ۱ - novâz = نماز .
- ۲ - بعلم و فضل وزهد و نماز راه از بیش نرود مگر بشوق تولا و عشق و درد و نیاز .
- ۳ - تو (اگر) روشنائی خود و خلق از حق میجوئی همچو شمع در سوز و گداز ثبات قدم و زدن .
- ۴ - افکند مرا .
- ۵ - mo+bał = بخارم . بیاد است .
- ۶ - ڦot+na+hâl+te+xo = در حال خودش .
- ۷ - mî+be = میباشد .
- ۸ - اگر یار من از چشم افکند دگر باره بیاد من خواهد بود، کیست که او را در حال خود نشیب و فراز نیست ؟
- ۹ - bedat = بددهد .
- ۱۰ - jâj = زار = سخن بیوه و یاوه .
- ۱۱ - معنی: هر سخن یاوه از دل عاشقان خبر ندهد، زبان مناسب بلبل و چشم موافق باز است .
- ۱۲ - e+refîyo = ای رفیقان .
- ۱۳ - misazet = می سازد .
- ۱۴ - eltefit = التفات .
- ۱۵ - یعنی: ای رفیقان برای دنیا من بینند میرید!
- ۱۶ - داعی بقدر والتفات اهل شیاز می سازد .
- ۱۷ - zîhed+ê = زاهدی .
- ۱۸ - معنی: اگر زاهدی من ازا حوال زاهدان باز پرس (و) اگر رندی (از) بیرون راه کوچه مفان باز پرس .
- ۱۹ - o+ta'leb+a = آنطالبرا .
- ۲۰ - ogo = بگو .
- ۲۱ - enad = اینقدر (من کب از aین و ad مخفف «اند») .
- ۲۲ - معنی: آنطالبرا بگو اینقدر سر گردان منو، دلیل راه بجوى (و) از او نیک نشان باز پرس .

سلوک ای رهه از جان وی دلان واپرس^۱
ازی گدا و مفصل یکان یکان واپرس^۲
زوان بیدل آمیان (مین) آرواز عیان واپرس^۳
بگی دل خُهه واز جان جان جان واپرس^۴
اره حیُی بر واژ جان داعی آن واپرس^۵

تو کت وجادل و غم خه هست عشق مو رز
بیان حال و مقامی که دروشان شان هست
اگر تو عیرفه ات دید دروشان هستن
حدیث تن جه هن و جان و جان جان زده هم
زد اعیان طریقت جه جیهن آن مقصود

خیال ری تو اغیر عشوه هن فریبه که بش^۶
وسنگ ازان که^۷ نمی شم مهای عتبیه^۸ که بش^۹
من دل مه و غمزه توای حسیبه که بش^{۱۰}
نه قالب مه و سی نفح روح حسیبه که بش^{۱۱}
بقیه دارد

۷- هوای زلف تو غر پرده هن حجیمه که بش^{۱۲}
و جنگ می کیه کز آستانه مه بشه
حواله خم که تی کرد اغمزه زیاد (زاده) رسی
کش مه جی کلمات توهن جو جیب بتول

- ۱- تو را نکدل بجا و غم خودت هست، عشق مو رز، سلوک اینراه را از جان بیدلان باز پرس.
- ۲- معنی: بیان حال و مقامی که دروشان هست از این گدا بتفصیل یکان یکان باز پرس.
- ۳- اگر تو عارفی بدید تو دروشان هستند، زبان به بند، دل بمیان آر و از عیان باز پرس.
- ۴- حدیث تن و نیز (حدیث) جان و (حدیث) جان جان چیست؟ دل خود را بگو و از جان جان باز پرس.
- ۵- آنچه از داعیان طریقت مقصود است براه جوئی برو و از جان داعی آنرا باز پرس.

۶- $\text{hajib} + \text{he}$ = حجاب است.

۷- $\text{go} + \text{baš}$ = بگو باش .

- ۸- هوای زلف تو اگر پرده است و حجاب گو باشد، خیال روی تو گر عشوه است و فریب گو باشد !
- ۹- $\text{an} + \text{ko}$ = آن کو .
- ۱۰- $\text{atib} - \text{he}$ = عتاب است .

- ۱۱- بجنگ میگوئی که از آستانه من برو ا من بسنگ ازان کو نمیروم، این عتاب است؛ گو باشد .
- ۱۲- معنی: زخمی که تو بغمزه حواله کردی زیاد رسید، میان دل من و غمزه تو این حساب است گو باشد !

- ۱۳- گوش من جای کلمات تست (و) چون جیب بتول در قالب من برای نفح روح حسیب است، گو باشد!